

آن روز سرد

قباله فدک و پرسش‌های فرارو

به اهتمام: علی لباف

زیر نظر: استاد محقق شیخ مرتضی فرج‌پور

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

* دورنمای مطالب

پیش‌گفتار

گفتار یکم: آشنایی با ماجرای قباله فدک

الف) اعتقاد شیعیان، به گزارش ابن ابی‌الحدید معتزلی

ب) دیدگاه سنّیان، به گزارش سبط بن جوزی

گفتار دوم: شواهد نقض نظریه دکتر اصغر قائدان

الف) ماجرای قباله بخشش مالیات بحرین، به گزارش طبری

ب) ماجرای قباله بخشش زمین کشاورزی، به گزارش ابن ابی‌الحدید

ج) ماجرای قباله پرداخت سهم «مؤلفه قلوبهم»، به گزارش‌های موصلی و زبیدی

* آغاز مطالب

پیش‌گفتار

ماجرای پاره کردن قباله فدک توسط عمر، حکایت جانسوزی است که بخشی از مصائب حضرت زهرا علیها السلام را به خود اختصاص داده است.

منابع اهل سنت - هر چند به تحریف و سانسور برخی حوادث این ماجرا دست یازیده‌اند - اما برخی از آنها، واقعه «پاره کردن قباله فدک توسط عمر» را پذیرفته و بدان تصریح نموده‌اند.

به عبارت دیگر، منابع شیعه و سنی، در این فراز از ماجرای غصب فدک، با یکدیگر اتفاق نظر دارند.

با این وجود، دکتر اصغر قائدان در کتابش به نام «تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، صفحه ۹۶» - ذیل ماجرای فدک - می‌نویسد:

«در نهایت پس از استدلال قوی فاطمه (س) و علی (ع)، خلیفه فدک را طی نامه‌ای به او بازگردانید. ولی عمر در قضیه دخالت کرد و حکم بازگشت فدک را گرفته، و پاره کرد... البته باید در پذیرش این روایت، کاملاً احتیاط کرد؛ زیرا، صحیح به نظر نمی‌رسد عمر توانسته باشد حکم صادره از سوی ابوبکر را پاره کند. حتی اگر چنین قدرتی هم می‌داشت، این اندازه می‌دانست که به مصلحتش نیست که چنین کاری کند...!»

در این نوشتار کوتاه برآنیم تا بر اساس منابع اهل سنت و با ارائه شواهد نقض تاریخی، به استبعادهای فوق پاسخ دهیم.

بدیهی است که در صورت اثبات وقوع حوادثی مشابه با «ماجرای پاره کردن قباله فدک»، بطلان نظریه ارائه شده توسط دکتر اصغر قائدان نیز آشکار می‌گردد.

گفتار یکم

آشنایی با ماجرای قباله فدک

الف) اعتقاد شیعیان (به گزارش اهل سنت)

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) می‌نویسد:

وَأَمَّا مَا يَرْوِيهِ رِجَالُ الشَّيْعَةِ وَالْأَخْبَارِيُّونَ مِنْهُمْ فِي كُتُبِهِمْ مِنْ قَوْلِهِمْ:
إِنَّهُمَا أَهَانَاهَا وَاسْمَعَاهَا كَلَامًا غَلِيظًا وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَقَّ لَهَا حَيْثُ لَمْ يَكُنْ عُمَرُ حَاضِرًا فَكَتَبَ لَهَا بِفَدَا
كِ كِتَابًا؛ فَلَمَّا خَرَجَتْ بِهِ وَجَدَهَا عُمَرُ فَمَدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ مُعَالَبَةً فَمَنَعَتْهُ، فَدَفَعَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِهَا وَ
أَخَذَ الصَّحِيفَةَ فَخَرَقَهَا، بَعْدَ أَنْ تَفَلَّ فِيهَا فَمَحَاهَا...

و اما آنچه راویان اخبار از بزرگان شیعه در کتاب‌هایشان روایت کرده‌اند که:

آن دو، او (= حضرت زهرا علیها السلام) را خوار ساختند و سخنان درشتی به گوش او رساندند؛ و این که: هنگامی که عمر حاضر نبود، ابوبکر دلش برای او سوخت و قباله‌ای برای [مالکیت] فدک برای او نوشت؛ پس هنگامی که [حضرت زهرا علیها السلام] با آن [قباله] بیرون آمد، عمر او را یافت، پس دستش را به سمت آن دراز کرد تا به زور آن را بگیرد، اما [حضرت زهرا علیها السلام] او را [از این کار] بازداشت، پس [عمر] با دستش به سینه او کوبید و هُلش داد و قباله را گرفت و بعد از این که در آن آب دهان انداخت و [نوشته] آن را پاک کرد، پاره‌اش نمود...

ب) دیدگاه سنّیان

علی بن برهان الدین حلبی (متوفای ۱۰۴۴) به نقل از: سبط بن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴) می‌نویسد:

أَنَّهُ كَتَبَ لَهَا بِفَدَكٍ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: كَتَبْتُهُ لِفَاطِمَةَ... ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَشَقَّهُ.^۲

او (= ابوبکر) برای فاطمه درباره فدک، قباله‌ای نوشت. عمر نزد او (= ابوبکر) آمد و گفت: این چیست؟

گفت: برای فاطمه نوشته‌ام... سپس [عمر] آن نوشته را گرفت و آن را پاره کرد.

گفتار دوم

شواهد نقض نظریه قائدان

الف) ماجرای پاره کردن قباله بخشش مالیات بحرین

طبری (متوفای ۳۱۰) می‌نویسد:

وَ خَرَجَ زُبْرِقَانُ وَ الْأَقْرَعُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، وَ قَالَا: إِجْعَلْ لَنَا خَرَجَ الْبَحْرَيْنِ وَ نَضْمَنُ لَكَ أَلَّا يَرْجِعَ مِنْ

قَوْمِنَا أَحَدٌ، فَفَعَلَ وَ كَتَبَ الْكِتَابَ. وَ كَانَ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَهُمْ طَلْحَةَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ أَشْهَدُوا شُهُوداً

مِنْهُمْ عُمَرُ. فَلَمَّا أَتَى عُمَرُ بِالْكِتَابِ فَنَظَرَ فِيهِ لَمْ يَشْهَدْ... ثُمَّ مَزَّقَ الْكِتَابَ وَ مَحَاهُ...^۳

۲ - السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۶۲، چاپ: المكتبة الإسلامية / دار إحياء التراث العربي، بيروت.

۳ - تاريخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۲۷۵، چاپ: دار التراث، بيروت.

و زبرقان و اقرع به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: خراج بحرین را برای ما قرار بده و [در عوض ما نیز] برای تو ضمانت می‌کنیم که از قوم ما احدی مرتد نگردد. پس [ابوبکر] این کار را کرد و نامه [خراج بحرین] را نوشت و کسی که بین آنها رفت و آمد می‌کرد [و واسطه بود]، طلحه بن عبیدالله بود. و آنها شاهدانی را [برای آن سند] به گواهی گرفتند که یکی از آنها [که می‌خواستند به گواهی بگیرند] عمر بود. پس هنگامی که آن نامه را نزد عمر آوردند، در آن نگاه کرد و گواهی نداد... سپس نامه را تکه‌تکه کرد و آن را محو نمود...

(ب) ماجرای پاره کردن قباله بخشش زمین کشاورزی

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) می‌نویسد:

جاء عِيْنَةُ بَنِ حِصْنٍ وَ الْأَقْرَعُ بَنُ حَابِسٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَا: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ عِنْدَنَا أَرْضاً
سَبِيخَةً لَيْسَ فِيهَا كَلٌّ وَ لَا مَنَفَعَةٌ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقْطِعَنَا، لَعَلَّنَا نَحْرُثُهَا أَوْ نَزْرَعُهَا! وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَنْفَعَ
بِهَا بَعْدَ الْيَوْمِ! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِمَنْ حَوْلَهُ مِنَ النَّاسِ الْمُسْلِمِينَ: مَا تَرَوْنَ؟ قَالُوا: لَا بَأْسَ، فَكَتَبَ لَهُمَا بِهَا
كِتَاباً وَ أَشْهَدَ فِيهِ شُهُوداً وَ عَمَّرُ مَا كَانَ حَاضِراً فَانْطَلَقَا إِلَيْهِ لِيَشْهَدَ فِي الْكِتَابِ فَوَجَدَاهُ قَائِماً يَهْنَأُ
بَعِيْرًا، فَقَالَا: إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ كَتَبَ لَنَا هَذَا الْكِتَابَ وَ جِئْنَاكَ لِتَشْهَدَ عَلَيَّ مَا فِيهِ... فَلَمَّا سَمِعَ مَا

در ادامه نقل فوق می‌خوانیم:

فَقَضِبَ طَلْحَةَ فَاتَى أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: أَأَنْتَ الْأَمِيرُ أَمْ عُمَرُ؟

فَقَالَ: عُمَرُ، غَيْرَ أَنَّ الطَّاعَةَ لِي.

پس طلحه خشمگین شد و به نزد ابوبکر آمد و گفت: تو امیر هستی یا عمر؟!

[ابوبکر] گفت: عمر؛ اما باید از من اطاعت کنید.

فِيهِ أَخَذَهُ مِنْهُمَا ثُمَّ تَفَلَّ فِيهِ فَمَحَاهُ...^۴

عبيد بن حصن و اقرع بن حابس نزد ابوبکر آمدند و گفتند: ای جانشین پیامبر خدا! نزد ما زمین شوره‌زاری است که در آن گیاهی [نیست] و منفعتی وجود ندارد؛ پس اگر صلاح می‌دانی آن را به ما واگذار کن تا ما در آن کشت و کار کنیم! به امید این که خداوند بعد از امروز با آن سودی برساند!

ابوبکر به مسلمانانی که در کنارش بودند گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: اشکالی ندارد. پس او برای آن دو قباله‌ای نوشت و گواهی را بر آن شاهد گرفت، در حالی که عمر حاضر نبود، پس آن دو به نزد او رفتند تا بر آن قباله گواهی دهد و او را در حالی یافتند که ایستاده بود و با صمغ درخت شتری را چرب می‌کرد.

به او گفتند: جانشین پیامبر خدا برای ما این قباله را نوشته است و نزد تو آمده‌ایم تا بر آن گواهی دهی... پس چون محتویات آن را شنید، آن را از آن دو گرفت و در آن آب دهان انداخت و آن را پاک نمود...

ج) ماجرای پاره کردن قباله پرداخت سهم «مؤلفه قلوبهم»

عبدالله موصلی (متوفای ۶۸۳) و ابوبکر زبیدی (متوفای ۸۰۰) می‌نویسند:

۴ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵۸.

در ادامه نقل فوق می‌خوانیم:

فَدَهَبَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُمَا يَتَذَمَّرَانِ، فَقَالَا: وَاللَّهِ! مَا نَدْرِي أَنْتَ أَمِيرٌ أَمْ عَمْرٌ؟

فَقَالَ: بَلْ هُوَ لَوْ شَاءَ كَانِ.

پس در حالی که آن دو خشمگین بودند به نزد ابوبکر رفتند و گفتند: به خدا ما نمی‌دانیم تو امیر هستی یا عمر؟

او گفت: البته هرگاه بخواهد اوست.

إِنَّ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ جَاءُوا بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لِيَكْتُبَ لَهُمْ بَعَادَتِهِمْ، فَكَتَبَ لَهُمْ بِذَلِكَ فَذَهَبُوا
بِالْكِتَابِ إِلَى عُمَرَ لِيَأْخُذُوا خَطَّهُ عَلَى الصَّحِيفَةِ، فَمَزَّقَهَا...^٥

کسانی که دل‌هایشان [به وسیله دریافت بخشی از زکات، به سوی اسلام] نزدیک می‌شد، بعد از پیامبر نزد ابوبکر آمدند تا طبق عادتشان برای آن‌ها [سهمشان را از زکات] بنویسد. پس او این مطلب را برای آن‌ها نوشت.

آن‌ها آن نوشته را نزد عمر بردند تا دست‌خط او را [نیز به عنوان تأیید] بر آن نوشته بگیرند، ولی او آن قباله را پاره کرد...

جمع‌بندی شواهد نقض

علی محمد میر جلیلی در کتاب «امام علی علیه‌السلام و زمامداران» صفحه ۶۲، می‌نویسد:

«استقلال عمر در برابر خلیفه اول به جایی رسید که به فرمان او گوش نمی‌داد، چنانکه قضاوت خلیفه را در مورد فرزندش عاصم نپذیرفت.

۵ - الإختیار لتعلیل المختار، ج ۱، ص ۱۱۸، چاپ: دار الدعوه، استانبول؛ الجوهرة النيرة و هو شرح علی مختصر القدوری، ج ۲، ص ۱۶۴،

چاپ: المطبعة الخيرية.

در ادامه نقل فوق می‌خوانیم:

فَرَجَعُوا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ: أَنْتَ الْخَلِيفَةُ أَمْ هُوَ؟

فَقَالَ: بَلْ هُوَ...

پس آن‌ها به نزد ابوبکر بازگشتند و به او گفتند: تو خلیفه هستی یا او؟

گفت: او ...

آنجا که ابابکر حکم کرد: حق نگهداری کودکش (= عاصم که عمر، مادر او را طلاق داده بود) با مادر بزرگش باشد.

عمر با وجود حکم ابابکر، آن را رد نمود و فرزندش را گرفت.^۶

از این رو، اشعث بن قیس به عمر می‌گفت:

سرّ آن که من نسبت به ابابکر نافرمانی می‌کنم آن است که تو دستوره‌ای او را زیر پا می‌گذاری.^۷»

۶ - المصنّف (تألیف: صنعانی)، ج ۷، ص ۱۵۵، بیروت.

۷ - شرح نهج البلاغه (تألیف: ابن ابی‌الحدید)، ج ۲، ص ۳۳.